

گزارش سبلان (۲۶ تیر ۹۶)

بنام خداوند جان و خرد کزان برتر اندیشه برنگذرد

برنامه صعود سبلان پس از مدت ها کش وقوس واردوهای آمادگی سر انجام به اجرا نزدیک شد تاریخ حرکت با قطار مشهد تبریز **روز ۲۶ تیر اعلام شد.** من از دو سه روز جلوتر کوله اصلی را بستم ولیست وسایل مورد نیاز را هم تکمیل کرده بودم. به همین خاطر شب حرکت بدون کمترین سراسیمگی و دست پاچگی خوابیدم و ساعت ۴/۵۰ صبح از خواب بیدار شدم، کتری را روشن کرده، چایی دم کردم، یک لیوان چایی خوردم. از شب قبل با آقایان

شاگری، محبوب زاده و مسعودی فرهمانگ کرده بودیم که صبح با یک ماشین (آژانس) به راه آهن برویم. ساعت

۵/۴۰ دم در بودم که آقای شاگری با ماشین رسیدند. بلافاصله به سمت میدان شریعتی حرکت کردیم و ساعت

۵/۵۰ جلوی سازمان انتقال خون خراسان رضوی آقایان محبوب زاده و مسعودی فررا سوار کرده به سمت راه

آهن به راه افتادیم. ساعت ۶ به ایستگاه راه آهن مشهد رسیدیم. به انتظار نشستیم **تا اینکه ساعت ۶/۳۰ آقای**

نوری طبق روال معمول دقیقه ۹۰ رسیدند. بدو و با عجله سوار قطار شدیم. قطار سر ساعت (۶/۴۰) راه

افتاد. صبحانه مختصری از طرف قطار به ما دادند که در حقیقت همان پذیرایی عصرانه بود نه صبحانه. چهار نفر

از دوستان از سبزوار و نیشابور و گناباد در یک کوپه ۴ نفره مستقر شدند و من و آقای نوری در یک کوپه دیگر

جا گرفتیم. ساعت ۱۲/۳۰ قطار به شاهرود رسید. ساعت یک طبق معمول خودم ناهار را داخل کوپه

خوردم. ساعت ۲ خوابیدیم و من ساعت ۳ بیدار شدم (البته خواب قیلوله هم داشتیم). علی رغم وجود کولر داخل

کوپه قطار، هوا بشدت گرم و آزار دهنده بود. مخصوصا اینکه من و نوری در یک کوپه خانوادگی بودیم

و نمیتوانستیم از لباسهای خود کم کنیم. دوستان ما علی رغم اینکه همه مجرد و خودی بودند و لباسهای راحتی

پوشیده بودند باز هم از گرمی هوا شکایت داشتند. علی رغم اینکه قطار ما اکسپرس درجه ۱ و گرانترین قطار

مشهد تبریز بود از در و دیوار آن بوی کهنگی هویدا بوده، با قطار های درجه ۳ و ۴ مشهد تهران برابری

میکرد. بهر حال کیفیت این قطار خارج از انتظارات و ذهنیت ما بود. البته به نظر می آمد بخش قابل توجهی از

ظرفیت قطار خالی است. شاید همین یکی از دلایل پایین بودن کیفیت قطار باشد. ساعت ۴/۳۰ چایی عصر را

خوردیم. سرمان را به جدول و برنامه فردا گرم میکنیم. قرار ما اینست که در میانه پیاده شویم و از آنجا به لیوانلو

(زادگاه نوری) برویم ۲۴ ساعت در آنجا بمانیم و از آنجا به سمت اردبیل- لاهرود- شابیل- پناهگاه حرکت کنیم. یک

کوهنوردی سبکی در لیوانلو پیش بینی کردیم. فاصله میانه تا تبریز باماشین حدود ۳ ساعت اما با قطار نزدیک به

۶ ساعت زمان می برد. از لیوانلو تا پناهگاه حدود ۴ ساعت زمان لازم دارد یعنی بر اساس برنامه زمان بندی شده ما

ساعت ۱۲ روز ۲۸ تیر می توانیم در پناهگاه باشیم. عصر رابه هم هوایی بپردازیم و صبح زود ۲۹ تیر صعود را

آغاز کنیم. ساعت ۶ بعد از ظهر به نوری خبر دادند که حادثه ناگواری پیش آمده و ایشان باید به تهران

برگردند. بسیار متاثر شدیم و کمی هم در مورد برنامه حرکت سردرگم. ایشان در اولین ایستگاه قطار که قبل

از قزوین و بعد از کرج می باشد، از قطار پیاده میشوند و به تهران بر میگردند. به این ترتیب برنامه رفتن به لیوانلو

منتفی میشود. باهم دیگر مختصر صحبتی کردیم و با مشاوره گرفتن از برخی مسافران بومی قطار تصمیم گرفتیم

بجای پیاده شدن در میانه در تبریز پیاده شویم. اتفاقا تصمیم بسیار درستی گرفتیم چون اگر ساعت ۱۲ شب

در میانه پیاده می شدیم کاملا سرگردان می شدیم، و باید تا صبح در ایستگاه راه آهن میانه میماندیم و صبح از

آنجا به اردبیل و... می رفتیم. به هر حال در قطار خوابیدیم و ساعت ۶/۴۰ به تبریز رسیدیم. یک ابهام در ذهن من

همچنان باقی است و آن اینکه خدمه واگن اصرار داشت که ما در میانه پیاده شویم چرا که به زعم او از آنجا راحت

تر به اردبیل یا سرعین می رویم. در حالیکه مسافران کوپه مجاور ما که اتفاقا تبریزی هم بودند بر این نظر بودند

که اگر در تبریز پیاده شویم خیلی راحت تر به مقصدمان می رسیم. نکته دیگری که در ارتباط با خدمه واگن باید

بگویم اینکه با قیافه خیلی معصومانه با نوری اظهار همدردی میکرد (بازبان آذری باهم صحبت میکردند)

و میگفتند انگار به دل نوری آمده بود که اتفاقی برایش پیش می آید چون ۵ پورس غذا برای شام سفارش داده

اند. (من خودم حضور داشتم که نوری ۶ پورس غذا سفارش داده بود). پیش خود گفتم شاید موقع پیاده شدن

سفارش غذا برای یک نفر را لغو کرده است. بهر حال بعدها که از نوری پرسیدم گفت من برای شش نفر شام سفارش

داده و موقع پیاده شدن هم کاری به شام نداشتم و با عجله پیاده شدم. فهمیدم همه این روضه خواندن هایش

برای بالا کشیدن یک پورس غذا بوده است. ولی دلیل اصرار بر پیاده شدن در میانه را هنوز پیدا نکردم. امیدوارم که نقشه خاصی نداشته و از سر راهنمایی باشد. یک وعده غذا فی نفسه آنقدرها ارزشی ندارد. اما اینکه یک نفر خدمه امین مردم در داخل قطار این چنین بی محابا برای بالا کشیدن یک وعده غذا به صغری کبری گفتن متوسل می شود نه تنها دلچسب نیست بلکه خیلی هم ناخوش آیند است. **اگر حقیقت را می گفت ممکن بود ما با کمال احترام آن وعده غذا را به خودش تعارف میکردیم.** به هر حال امشب خواب نسبتا خوبی رادر قطار تجربه کرده ایم.

فرامرز علی پور طالش مرداد ۱۳۹۶

گزارش سبلان ۲ (۲۷ تیر ۹۶)

بنام خداوند جان و خرد کزان برتر اندیشه برنگذرد

ساعت ۶/۴۰ بعد از یک خواب نسبتاً عمیق از قطار پیداده شدیم. هوا کاملاً روش است، بلافاصله به سمت کیوسک تاکسی رفتیم، یک ماشین سمند مرتب به مبلغ ۱۶۰ هزار تومان کرایه کرده به سمت سرعین راه افتادیم. برای رسیدن به سرعین باید از مسیرهای زیر عبور کنیم: **بستان آباد، سراب، نیر، سرعین.** ساعت ۱۰/۳۰ به سرعین رسیدیم، چون وسط هفته بود (سه شنبه) پیدا کردن محل اسکان چندان مشکل و خیلی گران نبود. بلافاصله یک سویت نسبتاً تمیز و مرتب، دو اتاقه با ۵ تختخواب به قیمت شبی ۹۰ هزار تومان اجاره کردیم. زود چایی دم کرده، خوردیم (البته در مسیر، داخل شهر سراب هم نفری یک لیوان چایی خوردیم). چون ساعت ۱۱ شد و چیزی به ظهر نمانده است تصمیم گرفتیم صبحانه و ناهار را یکی کنیم. در همین فاصله زمانی مانده تا ظهر به یک شرکت خدمات بلیط و تور و گردشگری رفتیم تا بلیط برگشت قطار را کنسل و بلیط هواپیما بخریم که متأسفانه امکان کنسل بلیط قطار وجود نداشت **(معمولاً بلیط قطار یا در شهر مبدا یا شهر مقصد قابل کنسل کردن است).** من چون عزمم برای برگشت با هواپیما جدی بود از طریق البرز بلیط هواپیما (چارتری) گرفتم و تصمیم گرفتم بلیط قطار را در تبریز کنسل کنم. حال کمی از سرعین بگویم: سرعین به زبان ترکی (سریین) به معنای محل خنک می باشد. در فرهنگ لغت به معنای سرچشمه می باشد. این شهر در نزدیکی اردبیل واقع بوده **به جهت داشتن چشمه های آب گرم متعدد معروف است و تابستان پذیرای ایرانیگردان و جهانگردان فراوانی** است. از جاهای دیدنی سرعین یکی روستای تاریخی کنزق می باشد که دارای غارهای تاریخی مربوط به دوره اشکانیان است. پیست اسکی آلوارس که در دامنه سبلان واقع شده است بزرگترین پیست اسکی در ایران می باشد. این پیست اسکی در فاصله ۱۲ کیلومتری روستای آلوارس و ۲۴ کیلومتری سرعین واقع شده است. ارتفاع این پیست از سطح دریا ۳۲۰۰ متر می باشد ارتفاع سرعین از سطح دریا حدود ۱۷۰۰ متر می باشد. ساعت یک بعد از ظهر در رستورانی ناهار خوردیم. چلوچنجه نفری ۲۰۰۰۰ تومان که برای ما خیلی زیاد بود. در عوض شام نان و پنیر

وانگور و گوجه خوردیم تا جبران شود. آقای نوری که بدلیل پیش آمدن آن مشکل خانوادگی مجبور شده بود گروه را ترک کند، تلفنی خبر داد که شب از تهران به سمت اردبیل راه می افتد و صبح زود به جمع ما می پیوندد. از طریق همان شرکت گردشگری که برای کنسلی و تعویض بلیط برگشت مراجعه کرده بودیم ، **یک لندرور** **کرایه کردیم که فردا صبح ما را مستقیم به پناهگاه سبلان برساند. پس خیال ما از این بابت راحت شد.** بعد از ظهر بوسیله یک تاکسی به جاهای دیدنی اطراف سرعین رفته گشت و گذاری خوب و نسبتا جالبی داشتیم. یکی از جاهایی که رفتیم همین روستای کنزق بود. محل دیگری رفتیم که بازاری مثل طرقله و شاندیز مشهد بود تا دلت بخواهد عسل و مواد غذایی محلی می فروختند. از روستای دیگری هم بازدید داشتیم که زلزله سال ۱۳۷۴ کل روستا را به تلی از خاک تبدیل کرده بخش اعظمی از جمعیت آن از بین رفته بودند . اسکان مجد آنها یکه از **زلزله جان سالم بدر برده بودند در نزدیکی همان روستا انجام گرفت و آثار ویرانی زلزله همچنان پابرجاست و سند خیلی خوبی از این خشم طبیعت است.** عکسهای خوبی از این ویرانی گرفتم که ضمیمه همین گزارش میباشد بعد از سه ساعت گشت و گذار به شهر برگشتیم. تصمیم گرفتیم به استخر آب گرم برویم و خستگی قطار و گردش امروز را از تن بدرکنیم. بعد از پرس وجو و راهنمایی گرفتن از دیگران **ساعت ۹/۳۰ شب به استخر شهر آفتاب (۲۰۰-** **۳۰۰ متری از مرکز شهر فاصله دارد) رفتیم.** نسبتا مدرن و تمیز بود دارای استخر و سونای خشک (زیاد گرم نبود) و سونای بخار و... بوده بعلت فاصله از مرکز شهر نسبتا خلوت بود و در کمال آرامش از آنجا لذت بردیم. ساعت ۱۰/۴۵ از آنجا بیرون آمده ، نان و پنیر و گوجه و عسل و کره برای صبحانه خریدیم. سپس به محل اسکان رفتیم و ضمن خوردن مختصری شام برای خوابیدن آماده شدیم.

فرامرز علی پور طالش مرداد ۱۳۹۶